

امکان تکثر ادلة اثبات وجود خدا در خداشناسی

(بر اساس تبیین قاعده برهان واحد بر مطلوب واحد)

هاشم قربانی^۱، دکتر احد فرامرز قراملکی*

* دانشجوی دکتری فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه تهران، ** استاد دانشگاه تهران

چکیده

جستار پیشرو، با طرح چالشی بر تکثر براهین و ادلة اثبات خدا، رهیافتهایی برای امکان تکثر و فراوانی براهین و ادله پیش می‌نهد. در این مقاله، بر اساس آموزه‌های فلسفی و منطقی سنت اسلامی، قاعده‌ای طراحی می‌گردد که بر اساس آن، بر مطلوب واحد، براهینی بیش نمی‌توان داشت. بنابراین، فراوانی براهین اثبات خدا، که در گزارشات فلسفیان آمده است، با این قاعده، به چالش کشیده می‌شود.

راه‌کارهای برون‌شد از این دشواره، در قالب سه رهیافت: رهیافت فلسفی؛ مبنی بر تکثر براهین لمّی تحلیلی، و نیز تکثر براهین ائی تحلیلی در اثبات وجود خدا، رهیافت منطقی؛ مبنی بر تکثر در صورت برهان‌ها و استدلال‌ها، و رهیافت مبتنی بر تکثر در مقام تقریر ارائه می‌شود.

واژگان کلیدی: خدا، براهین، امکان تکثر، قاعده، لمّی تحلیلی

۱. طرح مساله

^۱. نویسنده مسئول: ghorbani90@ut.ac.ir شماره تماس ۰۹۱۹۵۸۹۱۳۳۴

دانشمندان مسلمان، براهین و دلایل فراوان، بر اثبات وجود خدا آورده‌اند. این دلایل، در گرایش‌های فلسفی جهان اسلام، و نیز در مکتب‌های کلامی با رویکرد عقلی، بسیار مشهود است. چنین تلقی را، که در نگاه نخستین، حاصل می‌شود، مقام سازش می‌نامیم. مقام سازش را ناظر بر تحقق براهین موجود در اندیشه عقلی دوران اسلامی می‌دانیم: پرسش آن است که آیا براهین و ادله متکثر بر هستی خداوند، وجود دارد؟ در مقام نخست، پاسخ، آری! است. پاسخ آن است که مراجعه به کتب عقل‌گرا در سنت اسلامی، براهین فراوانی را نشان می‌دهد. کثرت ادله در آثار ایشان مشهود است. فلسفی‌ان و متکلمان، توصیفات متنوعی از فراوانی ادله نیز ارائه نموده‌اند. اما، در مقابل چنین روی‌کردی، از مقام چالش نیز می‌توان بحث نمود. مقام چالش را در طیف وسیعی قرار می‌دهیم؛ به دیگر بیان، مواجهه‌های مختلفی می‌توان در این روی‌کرد داشت: از نقادی براهین تا مبنای برهان‌پذیری یا برهان ناپذیری وجود خداوند. گستره فراوان مقام چالش و مواجهه‌های متنوع آن، با رهیافت‌های منطقی، تاریخی، تحلیلی، درون دینی و... قابل بررسی و پی‌جویی است. جستار حاضر، یکی از مقام‌های چالش را مورد بررسی قرار می‌دهد و بدین نحو، کران‌مندی خود را تعیین می‌نماید. در مباحث منطقی، قداما، آورده‌اند که بر مطلوب واحد، برهانی بیش نمی‌توان اقامه نمود. ابتداء، این مطلب را به عنوان قاعده منطقی معرفی خواهیم نمود و صورت‌بندی آن را از اندرون آثار منطقی و با آموزه‌های فلسفی گزارش تحلیلی می‌نمائیم؛ سپس تلاش می‌کنیم دفاع‌پذیری یا دفاع‌ناپذیری این قاعده را، با سنجش ادله آن، مطرح نمائیم. با روشن‌داشتن این قاعده، چالشی میان تکثر ادله اثبات خدا و قاعده مذکور پیش می‌آید: با پذیرش این

قاعده، آیا براهین و ادله فراوان، فرو می‌ریزند و علم افتخار دانشمندان در تلاش برای اقامه ادله فراوان و تاکید بر فراوانی براهین، بر زمین می‌خورد؟! آیا بر فرض صحت این قاعده منطقی، یک برهان بیش بر هستی حق تعالی وجود ندارد و بقیه کج راه‌اند و دارای خلل و تناقض‌های منطقی؟ آیا پذیرش این قاعده، همچون آتشی در خرمن انبوه براهین موجود است یا همچون موریانه، که ساختمانی پر عظمت را فرو می‌ریزد؟! یا راه برون‌شدی از این چالش وجود دارد و می‌توان از درون چالش، سازشی نیز طراحی نمود؟ چه روی‌کردهایی برای حل این دشواره وجود دارد؟

در جستار حاضر، به برخی از روی‌کردهای حل این دشواره اشاره خواهیم نمود؛ پاسخ به این مشکل، با رهیافتهای فراوان قابل پی‌جوئی است: منطقی، فلسفی، تاریخی، درون دینی و بنابراین، ادعای این جستار، پذیرش امکان تکثر ادله بر هستی خداوند با پذیرش قاعده منطقی^۲ فوق است. به دیگر سخن، مراد

۲. یانمود این نکته بایسته است که قاعده در اصطلاح فلسفه، با قاعده‌های صرفاً منطقی متفاوت‌اند و دارای هم‌سانی معنایی نیستند. تمایز دقیق این دوگانه، مقال دیگری طلب می‌نماید؛ اما به نحو اجمال می‌توان بیان داشت که قاعده‌های فلسفی نظیر: قاعده الواحد، قاعده فرعیه، قاعده بسیط الحقیقه، قاعده حکم الامثال، و ... یا یک اصل بدیهی است یا اصل نظری اثبات شده است. به عبارت دیگر، در فلسفه اسلامی، معنای واحدی از قاعده اراده نمی‌شود؛ بلکه بسته به بافتار سخن و زمینه بحث، متفاوت است: گاه به اصول متعارف که بدیهی‌اند یا بدیهی انگاشته می‌شوند، قاعده گفته می‌شود؛ نظیر قاعده فرعیه؛ و گاه، به اصول غیر بدیهی اثبات شده‌ای که مبنای تحلیل مسائل فلسفی قرار می‌گیرند، قاعده اطلاق می‌شود؛ نظیر قاعده الواحد یا قاعده بسیط الحقیقه یا با این حال، این قواعد، هم‌سان و هم‌معنا، و هم تراز و ترازو با قواعد منطقی؛ نظیر قاعده وضع مقدم، یا قاعده حذف یا، یا قاعده دلیل شرطی ...، که در نظام استنتاج طبیعی کاربرد دارند، نیستند. از دگر سوی، جای تأمل دارد که چنین قواعد فلسفی نظیر الواحد یا فرعیه، با این‌که اصل‌اند (ظاهراً) بتوان در فلسفه اسلامی اصل و قاعده را مرادف دانست!، چرا اصولی نظیر اصل علیت، یا اصل امتناع تناقض، به عنوان قاعده معرفی نگردیده‌اند؟ از دیگر مباحث جالب فلسفی، فرآیند تبدیل شدن امری به اصل یا قاعده است! فیلسوف یا فلسفه، چه فرآیندی را می‌گذرانند تا امری

از امکان تکثر براهین، نبود امتناع منطقی آن است؛ یعنی با پذیرش قاعده برهان واحد بر مطلوب واحد، امتناعی برای تکثر ادله وجود ندارد و این عنوان، دارای تناقض منطقی نیست. در این صورت، تلاش جهت اقامه فراوانی براهین یا تاکید بر آن، تلاشی معقول و سنجیده است؛ گو! که: هرچند تمامی براهین و ادله اقامه شده در سنت اسلامی، دارای خللهائی باشند.

۲. صورتبندی و قاعده‌سازی از برهان واحد بر مطلوب واحد

برای صورتبندی قاعده مذکور، چند مولفه لازم است:

۱. علت به دو قسم علت تامه و علت ناقصه تقسیم می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲: ۱۲۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۳۱۸؛ طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۶۰۹)؛
۲. در صورت وجود علت تامه، معلول، ضرورت وجود می‌یابد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲: ۱۳۱؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۳۵۸؛ طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۶۱۵)؛
۳. در صورت وجود علت ناقصه، هیچ ضرورتی برای تحقق معلول وجود ندارد (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۶۱۰؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۲۱۵)؛
۴. حد وسط در برهان، نقش علیت و واسطه‌گری در ثبوت اکبر برای اصغر دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۳۱۹؛ مصباح یزدی: ۲۱۵ و ۲۲۶)؛
۵. برهان، از مقدمات یقینی تشکیل می‌شود و نتیجه یقینی و ضروری نیز در پی دارد (طوسی، ۱۳۶۱: ۳۶۰)؛
۶. در صورتی که حد وسط در برهان، سمت علت ناقصه داشته باشد، آنگاه: ضرورتی برای ثبوت اکبر بر

را تبدیل به قاعده یا اصل نماید؟ آیا معیارهای صرفاً منطقی در کار است؟ یا فرآیندهای جامعه‌شناختی و روان‌شناختی نیز در آن مدخلیت دارند؟! در بحث این جستار، قاعده برهان واحد بر مطلوب واحد را هم‌سان با قواعد فلسفی نظیر قاعده الواحد یا قاعده فرعیه نشانده ایم.

اصغر(نتیجه) نخواهد بود(نفی مقدّمه پنجم) (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۲۱۵)؛

۷. بر اساس سطر شماره ششم و پنجم، حد وسط باید علّت تام ثبوت اکبر بر اصغر(نتیجه) باشد(همان: ۲۱۶)؛ (خواجّه طوسی در *اساس الاقتباس*(ص ۳۶۷) می‌گوید: «علّتی که در حد اوسط افتد - باید که در سببیت کامل بود - یعنی در وجود مستلزم معلول بود تا اقتضاء ثبوت نتیجه کند...»).

۸. علّت تام یک امر، بیش از یک چیز نیست(ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۳: ۳۹۴ و ۳۹۸؛ ج ۸: ۳۹۹؛ لاهیجی، ج ۱: ۸۷ و ۲۱۳)؛

۹. برهان، که قوامش به صحت صوری و مقدّمات یقینی است، فراگیر حد وسط است که در آن نقش اساسی و حیثیت عمود محوری را دارد(ر.ک: شرح برهان شفا: ۲۰۳)؛

۱۰. از مقدّمات فوق می‌توان نتیجه گرفت که برهان بر یک امر، بیش از یک، نمی‌تواند باشد.

از مهمترین رهیافتهای دفاع‌پذیری این قاعده، می‌توان به امتناع توارد دو علّت مستقل بر معلول واحد اشاره نمود. همچنین تقریر دیگری از این امر، با مضمون قاعده الواحد وجود دارد: الواحد لایصدر الا عن الواحد. این دو امر، در آثار فلسفیان مسلمان، تقریر و مدلل شده است(از جمله نگ: ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲: ۲۱۰؛ لاهیجی: ۲۱۳؛ دینانی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۵۱).

۳. چالش قاعده و تکثر ادلّه اثبات خدا

با مراجعه به سنت عقل‌گرای اسلامی، در پرسش از مقام هستی و بود فراوانی براهین و ادلّه اثبات خدا، پاسخی قاطع بر تکثر براهین را شاهد هستیم. در این مقام، به نمونه‌هایی از پاسخ اندیشمندان اشاره می‌نمائیم: ملاصدرا در آغاز مباحث خداشناسی *اسفار*،

عبارت «أَنَّ الطرق إلى الله كثيرة» (ج ۶: ص ۱۲) را اخذ می‌نماید. وی در مشاعر نیز این عبارت را آورده است (ص ۶۷)، و سپس براهین فراوانی بر اثبات خدا گزارش و تحلیل می‌نماید. علامه طباطبائی در مرحله الهیات بالمعنى الأخص نهاییه الحکمه، فراوانی براهین را با عبارتی جالب بیان می‌کند: «البراهین الدالة على وجوده تعالى كثيرة متكاثره». همان‌گونه که فیاضی در تعلیقه بر نهاییه تذکر داده‌اند، متکاتره، مبالغه در کثیر و تاکید بر آن است (ج ۴: ص ۱۰۴). فخر در المباحث، عبارت «الناس قد توصلوا إلى اثبات واجب الوجود بطرق» (ج ۲: ص ۴۴۸) را دارد. قطب شیرازی نیز «طرقی که به آن استدلال کردند بر اثبات واجب را بسیار دانسته است» (۱۳۶۹: ص ۸۰۸). به فخر رازی منسوب است که ادلة توحید را به هزار رسانده است (آشتیانی، ۱۳۶۷: ۵۰۳) و برخی گفته‌اند که اگر براهین توحید هزار باشد، به طریق اولی براهین اثبات واجب نیز چنین است (جوادی آملی، ۱۳۶۸: ۱۱۱). با روشن‌داشت این مساله، پاسخ متفکران اسلامی به مقام هل بسیطه در این مساله، پاسخی مثبت است.

براهین فراوان بر اثبات وجود خداوند، با قاعده فوق الذکر، چگونه سازش پیدا می‌کنند؟ آیا در صورتی که قاعده فوق را بپذیریم، باید به دنبال یک برهان باشیم و دیگر براهین را دور برزیم؟ راه‌کارها و برون‌شدها از این دشواره کدام است؟ این دشواره، زمانی سنگین‌تر می‌شود که بدین دوگانه نیز توجه شود که برای هستی خداوند، علتی متصور نیست؛ و از دیگر سوی، بسیاری فلسفیان، براهین ائی را دارای اعتبار

یقینی نمی‌دانند^۳ (ر.ک: طباطبائی، تعلیقه بر اسفار ج ۳: ۳۹۶؛ نه‌ایه، مرحله ۱۱، فصل ۱۳). بنابراین، آیا برهان لمّی که شریفترین و معتبرترین نوع برهان است، در مورد خداوند متعال منتفی است؟ آیا می‌توان براهین لمّی برای خداوند اقامه نمود؟

۴. راه‌کارهای برون‌شد از دشواره

۱. رهیافت فلسفی

رهیافت فلسفی را ناظر بر تحلیل برهان لمّی قرار می‌دهیم. تفکیک برهان لمّی به لمّی خارجی و لمّی تحلیلی، از رویکردهای مقبول برای حل دشواره است. بر اساس این جدانگزی، هرچند برهان لمّی خارجی در باب خداوند محال است، اما براهین لمّی تحلیلی فراوانی برای اثبات خدا می‌توان اقامه نمود. ابتدا معرّفی مختصری از تحلیلی آورده می‌شود.

برهان لمّی تحلیلی، از معرّفی علّیت تحلیلی کسب هویت می‌کند. در مقام شناسانش علّت تحلیلی، توجه به تحلیل مقام واقع و پرهیز از تعاریف علّت که آن را منحصر در علّت خارجی می‌نماید، امری ضروری است. برخی معاصران تاکید بر تمایز علّت خارجی و تحلیلی دارند (فیاضی، ۱۳۸۷: ۵۴) و این نکته را امر مغفول سنت فلسفه اسلامی می‌دانند. در علّت تحلیلی، واقع واحدی داریم که دارای حقایق فراوانی است؛ و در میان آن حقایق، رابطه توقف، وجود دارد. به عبارت دقیق‌تر، اگر رابطه توقف بین دو حقیقت برقرار باشد که لازمه آن دو حقیقت، دو وجود مغایر از هم باشد، در آن صورت نسبت بین آن دو حقیقت، علّت خارجی است. و اگر لازمه آن دو حقیقت، دو وجود مغایر از

۳. ابن سینا در شفاء، برهان ان را با لحاظ شرایطی مفید یقین دانسته است. ر.ک: شرح برهان شفاء، ص ۲۳۷.

هم نباشد، نسبت بین آن دو، علّیت تحلیلی خواهد بود.

از دیگر سوی، فلاسفه، بر قاعده امکان تحقق معانی و حقایق کثیر در مصداق واحد، تاکید دارند^۴ و مخصوصاً آن را در مورد باری تعالی استعمال می‌کنند.

بر این اساس، هرچند برهان لمّی خارجی بر وجود خداوند، نداشته باشیم، امّا بر محوریت علّیت تحلیلی، برهان لمّی تحلیلی بر هستی واجب تعالی خواهیم داشت.

فرآیند تکثر براهین بر مبنای پذیرش علّیت تحلیلی، با توجه به تمایز میان دو علّت خارجی و علّت تحلیلی آشکار می‌شود. در علّیت خارجی، تحقق دو واقع ضروری است؛ که یکی از آن دو، علّت و دیگری، معلول باشد؛ و از آنجائی که علّت تامّة شی، یکی بیش نیست، بدینسان، برهان لمّی بر آن نیز، یک بیشتر نخواهد بود. امّا در علّیت تحلیلی، واقع واحدی است که تحلیل می‌شود به حقایقی؛ و در میان آن حقایق، رابطه علّیت وجود دارد. بدینسان، نه تنها از تحلیل واقع واحد، برهان لمّی تحلیلی می‌توان داشت که در آن حد اوسط، علّت تحلیلی ثبوت اکبر برای اصغر باشد، و از آنجائی که واقع‌های متعددی در عالم داریم، تحلیل‌های مختلفی نیز از آنها خواهیم داشت که براهین، ماحصل آنها خواهند بود. بنابراین، در برخی جایگاه‌ها، احکام علّت خارجی و تحلیلی، همسان و همپوشان نیستند. در علّیت خارجی، با توجه به سریان علّیت در میان واقع‌های وجودی، حد وسط در

۴. از این امر با عبارات گونه‌گون تعبیر شده است: نگ: اسفار، ج ۳: ۲۱۸ و ۳۳۷ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۲ و ۳۲۹؛ ج ۵: ۳۰۱؛ ج ۶: ۳۳۵ و ۲۸۲ و ۲۷۵-۲۷۶ و ۱۷۴-۱۷۶؛ ج ۷: ۲۳۰-۲۳۲؛ مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۵: ۲۴۰.

برهان لمّی، علّیت تام برای نتیجه را دارد و بنابراین برهان لمّی بر مطلوب واحد یکی بیش نیست. اما در علّیت تحلیلی، با توجه به تسری علّیت در میان حقایق واقع‌های وجودی و عدمی و اعتباری، می‌توان براهین لمّی تحلیلی فراوانی - در مورد اثبات واجب تعالی - داشت. در هر واقع، اعم از وجودی یا عدمی یا اعتباری، حقایقی وجود دارد که در میان آن حقایق، یکی علّیت تام نسبت به دیگری دارد و سیر از آن به سوی معلولی خاص از آن حقایق، برهان لمّی تحلیلی را تشکیل می‌دهد و سیر از سایر حقایق به آن علّت تحلیلی درون واقع‌ای، برهان ائی تحلیلی بدست می‌دهد. در مورد حق سبحانه و تعالی، برهان‌های لمّی با روی‌کرد تحلیلی می‌توان ارائه نمود که در آنها حد وسط سمت علّیت تام نسبت به نتیجه را داشته باشد. واقع‌ها متعدّداند: واقع‌های وجودی؛ واقع‌های عدمی؛ واقع‌های اعتباری. در هر واقعی، حقایق فراوانی است که می‌توان یکی را در حد وسط برهان به عنوان علّت تحلیلی اثبات واجب تعالی قرار داد. برخی از معاصران، با محوریت حد وسط عدمی، واجب تعالی را با براهین لمّی اثبات نموده‌اند (رک: عشاقی، ۱۳۸۷: ۴). در ادامه، به براهینی اشاره می‌شود که همگی تحلیلی‌اند و حد وسط در آنها علّیت تام در ثبوت نتیجه دارد.

اشاره بر چند نکته در این مقام ضروری است:

۱. خارجی صرف انگاری برهان لمّی، از خطاهای منطقی و روش‌شناسی است که آفات بسیاری را در مقام فهم نظریه‌ها و نقد آنها به دنبال داشته است. هرچند طراحی علّیت تحلیلی برای واشکافی مسائل فلسفی از سوی ملاصدرا در برخی مواضع (نظیر: اسفار، ج ۳، ص ۱۸۰) ارائه شده است، اما کاربرد

وسیع آن، نظریه‌پردازی در باب آن، و نقد مبانی، ساختار و لوازم نظریه‌ها از رهگذر علیّت تحلیلی، هنوز به سرانجام نرسیده است.^۵ نمونه چنین پنداری را در خود *اسفار*، می‌توان یافت که صدرا برهان لمّی را برای اثبات واجب نفی می‌کند و از اصطلاح برهان شبیه به لم^۶ بهره می‌برد (۱۹۸۱، ج ۶: ص ۲۸ و ۲۹).

۲. بر اساس تفکیک این دو علیّت، برهان‌های لمّی فراوانی بر مطلوب واحد می‌توان داشت؛ امّا این براهین لمّی، خارجی نیستند؛ بلکه براهین لمّی تحلیلی‌اند. تحلیلی‌انگاری علیّت، و انتزاع معانی مختلف از مصداق واحد را، می‌توان از مبانی ملاصدرا در ارائة تبیین تکثر ادلّه در اثبات وجود خداوند دانست (نگ: *اسفار*، ج ۶، ص ۱۲)^۷.

۳. هرچند اشارات صریح بر علیّت تحلیلی و به تبع آن، اشاره بر براهین لمّی تحلیلی در آثار گذشتگان نیست، امّا در مقام برهان‌آوری بر وجود خداوند، تصریحاتی بر لمّی بودن برهان بر هستی واجب تعالی شاهد هستیم. از نمونه‌های این فلاسفه، خواجه طوسی است که در *شرح اشارات*، تاکید بر لمّی بودن برهان ابن سینا دارد (ج ۳: ص ۶۶) و نیز علامه حلّی در شرح عبارت خواجه در

۵. رساله علیت تحلیلی و کارکردهای آن در فلسفه اسلامی، چندی است که توسط آقای موسوی اعظم در دانشکده الهیات دانشگاه تهران تصویب شده و در حال انجام است.

۶. ملاصدرا و علامه طباطبائی، در مورد برهان صدیقین، به برهان شبیه به لم - نه لم - قائل‌اند؛ این امر، به دلیل حصرنگری علت در دیدگاه ایشان به علیّت خارجی است. امّا فلاسفه‌ای نظیر خواجه و علامه حلّی، چون علیّت را ارتکازاً منحصر در علیّت خارجی نمی‌دانستند، برهان صدیقین را به عنوان یک برهان لمّی اخذ می‌کردند.

۷. نگ: تبیین کثرت راه‌های خداشناسی عقلی در سنت اسلامی؛ از جامع‌نگری تا تحویلی‌نگری، هاشم قربانی، مجله پژوهش‌های فلسفی و کلامی قم، شماره ۴، ۱۳۹۱.

کشف المراد، استدلال خواجه را استدلال لمّی نامیده است (۱۴۲۷: ص ۳۹۲). بنابراین هرچند این فلسفیان، صراحتاً بر علّت تحلیلی تذکر نداده- اند، امّا ارتکازاً بر آن وقوف داشتند. برهان لمّی ابن سینا را می‌توان بر اساس تحلیلی انگاری علّت، چنین خلاصه نمود:

(۱) وجودی هست؛

(۲) هر وجودی یا واجب است یا به واجب منتهی می‌شود؛

(۳) واجبی هست.

ابن سینا، از نظر در خود وجود، به وجوب رسیده است؛ و هر دوی اینها در ذات اقدس خداوند، به یک وجود، موجودند؛ امّا در برهان، وجود، علّیت تحلیلی نسبت به وجوب پیدا کرده است.

خواجه با پذیرش ارتکازی علّیت تحلیلی، در بخش برهان شرح اشارات، در تبیین علّیت حد وسط برای وجود اکبر برای اصغر، مثال زیر را برای برهان لم آورده است (۱۳۸۳، ج ۱: ۳۰۸):

(۱) العالم مؤلف؛

(۲) و لكل مؤلف، مؤلف؛

از قیاس خواجه، می‌توان «عالم مؤلفی دارد» را استنتاج نمود. در این قیاس، از مؤلف بودن عالم، پی به مؤلف برده شده است؛ لذا به نظر می‌رسد که سیر از معلول به علّت شده است؛ و حال آنکه خواجه آن را برهان لمّی دانسته است. این امر، بدان جهت است که در این قیاس، حد اکبر، مؤلف نیست، بلکه «له مؤلف» است؛ یعنی از مؤلف بودن عالم، به مؤلف‌دار بودن عالم رسیده‌ایم و مؤلف بودن، علّت مؤلف‌دار بودن، است. منتها سه

حد اصغر و اکبر و اوسط: عالم، مؤلفدار، و مؤلف، به یک وجود موجودند (فیاضی، ۱۳۸۷: ۵۴؛ مصباح، ۱۳۸۶: ۲۴۹).

استدلال لمّی دیگر با اخذ تحلیلی‌نگری علیّت حد وسط بدین گونه است:

(۱) عالم ممکن است؛

(۲) هر ممکنی نیازمند به واجب است؛

(۳) عالم نیازمند به واجب است.

در این استدلال، امکان، به عنوان حد وسط قرار گرفته است و علت تام ثبوت نیازمندی به واجب بر عالم شده است؛ و از سوی دیگر، هر سه: صغرا، کبرای، حد وسط (عالم، نیازمندی به واجب، ممکن)، به یک واقع موجوداند.

۴. براساس تحلیل فلاسفه و منطقیان از برهان، برهان شامل لمّی و انّی می‌شود (از جمله ر.ک: شفا، کتاب برهان، ص ۷۹). در این مقام، رویکرد علامه در معرفی قسمی دیگر از برهان به نام سیر از احد المتلازمین العامین به دیگر متلازم، نوعی دیگری از برهان ارائه می‌دهد که ظاهراً در عبارات گذشتگان نیست. بر اساس مبنای علامه، براهین متکثر بر هستی خداوند، از این نوع اند. اما باید دید آیا این دیدگاه بر صواب است؟ تبیین روی آورد علامه، مجال دیگری می‌طلبد. در این مقام، صرفاً دو اشکال بر این روی آورد مطرح می‌گردد: (یک) تقسیم قدما از برهان، تقسیمی حاصر است و ابداع علامه، بازگشت‌پذیر بر آنهاست. توضیح مطلب آن است که استدلال برهانی، یا سیر از علت بر معلول است (برهان لم)، یا عدم سیر از علت بر معلول. اگر سیر از علت به

معلول نباشد، در آن صورت عدم سیر از علت به معلول را به دو نحو می‌توان تصوّر کرد. نخست سیر از معلول به علت است، که اسمش را «دلیل» می‌نامند و دوّم سیر از احد المعلولین به معلول دیگر است، که اسمش را «إن مطلق» می‌گذارند. ابن سینا در کتاب برهان شفا، برهان إن را مفید صرفاً علیّت در مقام اذعان و تصدیق می‌داند و برهان لم را علاوه بر چنین مقامی، دارای مقام علیّت وجودی نیز دانسته است. سپس برهان إن را به دو قسم: برهانی که حد وسط در مقام وجود، نه علت وجود اکبر در اصغر باشد و نه معلول آن (برهان إن مطلق)، و برهانی که حد وسط در مقام وجود، معلول وجود اکبر در اصغر باشد، دانسته است (۱۴۰۴: ۷۹؛ نیز ر.ک: ۱۳۸۶: ۲۰۲). علامه قسم دیگری از «إن» می‌افزید که همان سیر از احد المتلازمین العامین به دیگر متلازم است. تقسیم برهان به لم و إن بنا بر حصر عقلی است؛ چرا که در برهان یا سیر از علت به معلول است (برهان لم) و یا سیر از علت به معلول نیست (دو قسم برهان إن). اما بر مبنای علامه در تقسیم‌بندی برهان «إن» به دو قسم، حصر عقلی نبوده و قسم دیگری از برهان «إن» را بیان می‌کند که غیر از سه قسم مشهور است. بر مبنای علامه برهان «إن» یعنی امری که وجود شی را بدون آنکه علت آن شی باشد، اثبات می‌کند. ایشان بر این باورند که قسم دیگری می‌توان داشت که همان برهان از طریق ملازمات عامه است. بنابراین، اشکال نخست حیثیت بازگشت‌پذیری این نوع برهان را مورد سوال قرار می‌دهد: آیا این قسم از برهان، به برهان إن بر می‌گردد و نوعی از قسم إن مطلق است؟ یا قسمی مجزا از برهان

لم و إن است؟ در صورت دوّم، حصر تقسیم در هم می‌ریزد و از طرفی علامه نیز توجیهی برای چگونگی افزودن قسم دیگر، نیاورده است؛ در صورت نخست، قسم مجزا دانستن آن، خطاست. وانگهی، ادعای برهان دارای تلازم بدون علیّت، خودشکن و دارای تناقض درونی است که در اشکال دوّم بدان اشاره می‌شود. از جمله مبانی علامه در ارائه قسم دیگر برهان، نپذیرفتن علیّت تحلیلی است. (دو) اشکال روشی: علامه از عنوان ملازم بهره می‌برد. ملازم به معنای چیزی است که قابل تفکیک نباشد. محور اصلی علامه در ابداع این قسم از برهان، تلازم است. ایشان در این قسم از برهان نشان داده که تلازمات به کار رفته در آن از نوع علیّت نیستند؛ اما این گفته منافی است با آنچه که فلاسفه و خود ایشان فرموده‌اند که «لاتلازم الا بالعلیّه»^۸ و یا «لاتلازم من دون علیّه». علامه از یک سو این قاعده را پذیرفته است و از سوی دیگر برهانی را طرح کرده که در آن علیّت راه ندارد. فلاسفه و منطقیان اگر سه قسم برهان، بیشتر طرح نساختند، به خاطر پایبندی به قاعده فوق بوده است؛ چرا که اگر در برهان، تلازم، شرط ضروری است، لاجرم باید علیّت برقرار باشد و در جایی که علیّت برقرار است، اثبات یک امر به سه نحو بیشتر قابل تصوّر نیست. بنابراین فلاسفه و منطقیان بر این باور بودند که اگر برهان «إن» بر دو قسم است، این تقسیم بنا بر حصر عقلی بوده، نه استقراء؛ چرا

^۸. از این قاعده با تعبیر مختلفی در آثار ملاصدرا و نیز فلسفیان یاد شده است: لابد من علاقه علیّه و معلولیه بین المتلازمین (اسفار، ج ۱: ص ۲۳۷)؛ لابد فی التلازم إمّا کون أحد المتلازمین علّه و الآخر معلولاً أو کونهما معاً معلولی علّه واحد (اسفار، ج ۱: ۳۸۴)؛ شان تلازم، اخذ علیّت و معلولیت در آن است (اسفار، ج ۶: ۷۹)؛ نیز رک: اسفار، ج ۵: ۱۴۶؛ ج ۶: ۹۸.

که پی بردن از یک شی به شی دیگر بر اساس تلازم امکان‌پذیر است. حال اگر تلازم از شرائط ضروری برهان است (که هست)، بنا بر قاعده «لاتلازم من دون علیّه» دیگر بیش از سه قسم برهان متصور نیست که همان برهان «لم»، «دلیل» و «إن مطلق» است.

بر این اساس، از یک سویی، علامه، علیّت تحلیلی را نپذیرفته است، و از سویی برهان‌هایی بر هستی واجب تعالی اقامه نموده یا مشاهده کرده است، از اصطلاح برهان از رهگذر ملازمات عامّه بهره جسته است.

۵. از دیگر مواضع طرح سخن برای تکثر ادله و براهین اثبات خداوند، سخن گفتن از برهان‌های ائی یقین‌آور است. در باب یقینی بودن یا نبودن برهان ائی، سخن بسیار است که به موضوع این جستار، ارتباط نمی‌یابد (ابن سینا برهان إن مطلق را در مواضعی که شرایطی مراعات شوند، مفید یقین دانسته است (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۶: ۲۴۱). اما با توجه، به تحلیلی نگری در علیّت، می‌توان برهان ائی یقین‌آور برای وجود خداوند اقامه نمود؛ نظیر:

- (۱) عالم احتیاج و فقر وجودی دارد؛
- (۲) احتیاج و فقر وجودی داشتن، ملازم با امکان است؛
- (۳) عالم ملازم با امکان است؛
- (۴) هر چه ملازم با امکان باشد، در تحقق، نیاز به واجب دارد؛
- (۵) عالم نیاز به واجب دارد.

در سطرهای شماره یک تا سه، از برهان ائی تحلیلی استفاده شده است؛ و در سطرهای بعد از

برهان لمّی تحلیلی. برخی از بزرگان نیز بر ارزش معرفتی برهان اتّی تاکید دارند.

۲. رهیافت منطقی

رهیافت منطقی را در دو حوزه: تکثر در صورت برهان-ها و تکثر در اجزاء اخذ شده در برهان می‌توان پی نمود. در منطق، از قیاس‌های معتبر فراوانی بحث می‌شود. صورت‌بندی هر یک از براهین اثبات واجب در این ساختارهای منطقی، نوعی دیگر از تکثر را پدید می‌آورد. اما گذشته از این نوع تکثر، خواجه طوسی در *اساس الاقتباس*، برای تکثر برهان لمّی بر امری، مدل مبتنی بر علل اربعه را ارائه نموده است. عبارت ایشان چنین است: «علّتی که در حد وسط افتد باید که در سببیت کامل بود: یعنی در وجود مستلزم معلول بود، تا اقتضاء نتیجه کند. و باید که علّیت او واضح بود به خود یا بآنچه متمم علّیت او بود. و چون چنین بود وقوع هر یکی از علل که باین صفت باشد کافی بود از جهت اشمالش بر دیگر علل بقوت، چه فاعل بی قابل فاعل تام نبود. و قابل بی فاعل قابل بالفعل نبود. و فعل را اگر غایتی نبود فاعلیت فاعل صورت نبندد و حصول غایت دال بود بر حصول دیگر علل. پس هر یکی از علل بالفعل قائم مقام باقی علل باشد. و از اینجا معلوم می‌شود که برهان بر مطلوب بحقیقت عاید بر ایراد یک علت باشد که مشتمل بود بر همه علل. اما بحسب ظاهر باشد که براهین بسیار بود بر حسب اختلاف علل» (۳۶۷) (نیز رک: ابن سینا، شفا، کتاب برهان، ۲۹۴؛ ابن سهلان ساوی، ۱۳۸۳: ۴۵۱).

بر اساس این گفتار، در صورتی که علت تام مأخوذ در حد وسط، تجزیه ناپذیر و بسیط نفس الامری باشد، اصلاً تکثر برهان لمی بر مطلوب، وجود نخواهد داشت. اما در صورتی که آن علت تام، تجزیه پذیر باشد، تکثر در مقام ظاهر پیدا می‌کند. در مدل خواجه، آن علت تام، قابل تجزیه است و بنابراین تکثری پیدا می‌شود. اصطلاح ظاهری در این عبارت، بدین معنا نیست که هیچ نوع اختلافی را حقیقتاً ایجاد نمی‌کند؛ بلکه معنایش آن است که این اختلافها، به معنای اختلاف آن علت تامی که در موضع حد وسط نشسته است، نیست؛ بل- که به معنای اختلاف دلالت‌هاست: در یک برهان، علت فاعلی است که بر علت تامه دلالت دارد؛ و در برهانی دیگر، علت قابلی است که بر علت تامه دلالت دارد و همچنین بنا بر این اساس، اخذ هر علتی در حد وسط، علل دیگر را نیز در فرض دارد؛ چرا که حیثیت علت تامه بودن، حفظ گردد. سبزواری در شرح منظومه، اخذ علت غایی و فاعلی در حد وسط را، اخذ شریفترین علتها در حد اوسط در برهان لم دانسته است (۱۳۷۹): (۳۳۴). بر اساس چنین روی‌کردی، در برهان لمی تحلیلی نیز می‌توان تکثری برای اثبات واجب تعالی اخذ نمود. اما این مدل، مدل مبتنی بر علل اربعه نیست؛ بلکه مدل تجزیه آن علت تحلیلی مأخوذ در حد وسط به معانی و حقایق است. همان‌گونه که در مدل برهان لمی خارجی، تجزیه پذیری علت موجب تکثر می‌شد، در این مدل نیز، تجزیه پذیری علت به حقایق سبب تکثر خواهد شد.

۳. رهیافت تکثر در مقام تقریر

رجوع به سنت کتابنویسی فلسفی در سنت اسلامی، نشان می‌دهد فلاسفه در آثار خویش، برخی از مسائل را با تقریرهای متنوع بیان داشتند. از این مسائل، می-

توان برهان اثبات واجب تعالی را نام برد. نظیر این امر را در ابن سینا شاهد هستیم. وی در چهار کتاب: *الهیات شفا، اشارات و نجات و مبداء و معاد، برهان وجوب و امکان را با تقریرهای گوناگون بیان می‌کند.*^۹ از دگر سوی، در رویکرد عقلی سنت اسلامی، در *الهیات بالمعنی الأخص، برهان صدیقین همواره مورد چالش و تقریرهای جدید قرار گرفته است. نویسنده کتاب برهان صدیقین، در دو بستر تاریخی و جغرافیائی، به تطورات و تحولات برهان صدیقین می‌پردازد. وی در جغرافیای جهان شرق اسلام، به سه دوره: تکوین، نقد و تحوّل و دوره بلوغ اشاره می‌کند (پارسانیا، ۱۳۹۰). بعد از اینکه ابن سینا برهان خویش را برهان صدیقین نامید، کوشش‌های فراوانی در میان اندیشمندان عقل‌گرا، جهت تهذیب و پیراستن آن، بوجود آمد. بعد از ایشان، طرح‌هایی بر بازسازی و تنقیح و تکمیل برهان صدیقین پدید آمد. از بوعلی تا صدرا و بعد از وی، براهین متعدّی برای اثبات واجب تعالی با مضمون برهان صدیقین و با نظر داشتن بر برهان سینوی ارائه شده و تقریرهای مختلفی یافته است.^{۱۰} ملاصدرا نیز بر اساس مبانی فکری خویش، گامی در جهت تهذیب این برهان برداشته و تقریری نو از برهان صدیقین ارائه نموده است. ملاصدرا بن‌مایه برهان را از شیخ اشراق گرفته و با مبانی خودش پرورانده است. بنابراین ابن سینا آغازگر طرحی نوین از برهان است و ملاصدرا آن را تکمیل نموده است. علامه طباطبائی نیز برهانی برای اثبات واجب آورده که بر هیچ مسأله فلسفی مترتب*

۹. برای تفصیل این بحث، نگ: برهان وجوب و امکان ابن سینا، حسین شمس و دکتر محسن جوادی؛ مجله فلسفه دین، شماره ۴، سال ۱۳۸۸.

۱۰. آثار فراوانی را می‌توان در این مورد اشاره نمود؛ از جمله: المشارع و المطارحات سهروردی، ج ۱، ص ۳۸۷؛ فخر رازی، المباحث الشرقيه، ۴۶۷؛ فاضل مقداد، اللوامع، ص ۱۵۱؛ علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۹۲ و

نیست. تعلق خاطر به مکتب عقلی خاص، مبانی مختلف فکری و علل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی و ... در تقریر خاص از برهان دخیل است. برهان صدیقین، در دوران کنونی، موضوع کتابها و مقالات متعددی قرار گرفته است (نظیر: *دویست و شانزده برهان صدیقین بر اثبات وجود خدا نوشته عشاقی؛ و برهان صدیقین* پارسانیا).

۵. برآیند جستار

در جستار حاضر، یکی از چالش‌های تکثر ادله و براهین اثبات خدا مطرح گردید و با سه رهیافت، بدان پاسخ داده شد. از این رهگذر امکان تکثر ادله، وجود دارد. قاعده برهان واحد بر مطلوب واحد، با مقدماتی از نظام فلسفه اسلامی معرفتی گردید و در چالش با گزارشات فلاسفه اسلامی از فراوانی براهین اثبات خدا قرار گرفت. دست‌آورد این مقال، علاوه بر معرفتی قاعده فوق، ارائه رهیافتهای مختلف برای تکثر ادله است. در رهیافت فلسفی، برهان لمّی تحلیلی معرفتی گردید و از حصرگرائی برهان لمّی در خارجی انگاری صرف، پرهیز داده شد. از نتایج این رهیافت، می‌توان به اقامه برهان لمّی معتبر بر واجب تعالی اشاره نمود بدون اینکه گرفتار محذوریت علت نداشتن هستی واجب باشیم. همچنین با تاکید بر علیّت تحلیلی، امکان ارائه براهین اتّی معتبر و یقین‌آور نیز برای اثبات حق تعالی وجود دارد. در رهیافت منطقی، با تکثر در صورتهای متعدد استدلال، می‌توان راهی برای تکثر ادله پیشنهاد نمود. علاوه بر اینکه، به طور کلی، تکثر مبتنی بر تجزیه پذیری علت تامّه، راهی برای تکثر براهین لمّی بر اثبات مطلوب واحد است. و در رهیافت تکثر در مقام ظاهر و بیان، تقریرهای مختلف

از برهان وجود خواهند داشت، بدون اینکه با قاعده فوق در تعارض و ناسازگاری باشد.

بدین‌سان، با پذیرش قاعده برهان واحد بر مطلوب واحد، محذوریّتی در اقامه براهین متعدّد بر هستی واجب تعالی، نخواهیم داشت.

منابع

۱. آشتیانی، میرزامهدی (۱۳۶۷)، تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری، به اهتمام عبدالجواد فلاطوری و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۹)، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، ج ۱، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
۳. ابن سهلان ساوی، عمر (۱۳۸۳)، البصائر النصریه، تحقیق حسن مراغی، انتشارات شمس تبریزی، تهران.
۴. ابن سینا (۱۴۰۴)، شفاء، منطق، کتاب برهان، مکتبه آیه اله مرعشی، قم.
۵. پارسانیا، حمید (۱۳۹۰)، برهان صدیقین؛ مبانی و تطوّرات، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵)، توحید در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۲)، مرکز نشر اسراء، قم.
۷. _____ (۱۳۶۸)، شرح حکمت متعالیه، بخش یکم از جلد ششم، انتشارات الزهراء، تهران.
۸. _____ (۱۳۸۶)، ریح مختوم، جلد ۷، چاپ سوم، مرکز نشر اسراء، قم.
۹. حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۲۷)، کشف المراد، تصحیح حسن زاده آملی، موسسه نشر اسلامی، چاپ یازدهم، قم.
۱۰. رازی، فخرالدین (۱۴۱۱)، المباحث المشرقیه، ج ۲، انتشارات بیدار، چاپ دوم، قم.

۱۱. سبزواری (۱۳۷۹)، شرح منظومه، ج ۱، تحقیق حسن زادة آملی، نشر ناب، چاپ اول، تهران.
۱۲. شمس، حسین، و محسن جوادی (۱۳۸۸)، برهان وجوب و امکان ابن سینا، مجله فلسفه دین، شماره ۴.
۱۳. شیرازی، صدرالدین (ملاصدرا) (۱۹۸۱)، اسفار اربعه، ج ۳ و ۵ و ۶، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، بیروت.
۱۴. _____، المشاعر، رک: شماره ۲۲.
۱۵. شیرازی، قطب الدین (۱۳۶۹)، دره التاج، سید محمد مشکوه، چاپ سوم، انتشارات حکمت.
۱۶. طباطبائی، محمد حسین، (۱۳۸۶)، نهایه الحکمه به همراه تعلیقات غلامرضا فیاضی، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم.
۱۷. طوسی، نصیرالدین (۱۳۶۱)، اساس الاقتباس، تصحیح مدرس رضوی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۸. طوسی، نصیرالدین (۱۳۸۳)، شرح اشارات و تنبیها، ج ۳، نشر البلاغه قم.
۱۹. عشاقی اصفهانی، حسین (۱۳۸۷)، برهان‌های صدیقین: دویست و شانزده برهان به شیوه صدیقین بر هستی خداوند، ناشر: عشاقی، قم.
۲۰. فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۶)، رک: شماره ۱۳.
۲۱. فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۷)، چیستی و هستی در مکتب صدرائی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم.
۲۲. قربانی، هاشم، (۱۳۹۱)، تبیین کثرت راه‌های خداشناسی عقلی در سنت اسلامی: از تحویل گروی تا جامع نگری، مجله پژوهش‌های کلامی - فلسفی قم، شماره چهارم، سال سیزدهم.
۲۳. لاهیجی، فیاض (بی‌تا)، شوارق الهام، انتشارات مهدوی، اصفهان.

۲۴. لاهیجی، محمد جعفر (۱۳۷۶)، شرح رسالة المشاعر، به تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، انتشارات امیر کبیر، تهران.
۲۵. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۶)، شرح برهان شفاء، (مشکات)، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم.
۲۶. مقداد سیوری، فاضل، (۱۴۲۲)، اللوامع الإهیة، شهید قاضی طباطبائی، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، قم.

Archive of SID